



درس خارج فقه تربیتی جلسه ۱ - استاد اعرافی

- ۲..... ادامه شرط وجوب یا واجب بودن؟
- ۲..... احتمالات و بررسی آنها
- ۳..... نظر استاد
- ۳..... دلیل
- ۳..... فرض تراحم
- ۴..... جواب استاد
- ۵..... روایت اول
- ۵..... سند روایت
- ۵..... دلالة
- ۶..... نکته
- ۷..... فرض تراحم در تعلیم و تعلم
- ۷..... نظر اولیه استاد
- ۷..... نظر استاد با توجه به روایات
- ۸..... انواع دیگر آداب مشترک
- ۸..... نظر شهید به برگشت آنها به نوع دوم
- ۹..... نظر استاد
- ۱۰..... وجود روایات خاص در مورد انواع دیگر
- ۱۰..... چهار گونه استحباب در تواضع
- ۱۱..... روایت تواضع
- ۱۱..... چرا اخلاص راجزء عمل به علم نمی دانید؟
- ۱۲..... روششناسی جدید



بسم الله الرحمن الرحيم

مقدمه

بحث در آداب و وظائف معلم بود که در این قسمت گفتیم یکی بحث سیاق بود که بحث فقهی آن را مطرح کردیم و بعد هم عمل به علم بود. در عمل به علم بعد از اینکه روایات را بحث کردیم حدود شش هفت جهت شد. فکر می‌کنم هفت جهت شد. در اینجا آنچه که نتیجه گرفتیم این بود که عمل به علم خاصی که دارد آموزش می‌دهد مواردی واجب است مواردی مستحب است آنچه که برای دیگران تکلیف است برای عالم و معلم مرکب می‌شود. یک نکته ای که باقی ماند که فتم بود این بود که سؤال مطرح کردیم که

ادامه شرط وجوب یا واجب بودن؟

ایا عمل به علم شرط وجوب است یا شرط واجب، این سؤالی بود که مطرح کردیم. شرط وجوب همان واجب مشروط می‌شود. شرط واجب در حقیقت جزء تکالیفی است که بر او مترتب است نه اینکه اصل تکلیف مقید باشد شرط وجوب مثل استطاعت برای حج است. شرط واجب مسافرت کردن برای حج است. مقدمه واجب یا ملازمات واجب یا مؤخرات واجب، اینها می‌شود شرط واجب، شرط وجوب این است که تکلیف به آن مقید است منتهی شرط واجب البته گاهی مقصودمان در حقیقت این است که به عبارت دیگر

احتمالات و بررسی آنها

تعلیم واجب مشروط است به علم است این یک احتمال است دومی این است که بگوییم نه عمل به علم واجب علی الواجب است. البته واجب که می‌گوییم راجح گاهی واجب است گاهی هم راجح است. این سؤال اصلی است که اینجا وجود دارد. بنابر احتمال اول جایی که نمی‌تواند عمل بکند یا اهل عملش نیست اصلاً تکلیف ندارد به اینکه تعلیم بدهد و تعلیم موقوف و مشروط به این عمل هست. اما بنابر احتمال دوم نه او باید تعلیم بدهد باید واجب یا راجح بعد هم یک باید واجب یا راجح دارد که باید به علمش عمل بکند. این واجب و راجحش را چون در مصادیق بحث کردیم من فقط عبارت را تکرار می‌کنم و مصداق و موردش را قبلاً بحث کردیم. اینجا ما روش استدلال فقهی ما اینطور است باید ببینیم که وجوب یا رجحان عمل به علم به عنوان وظیفه هم برای عالم و هم برای معلم با دو عنوانی که داشتیم.



نظر استاد

این وظیفه از روایات مفصلی که از بحار و کافی ملاحظه کردید استفاده کردیم که وظیفه عالم و معلم این است که به علمش عمل بکند اما اینکه آن تکلیف مقید به این تکلیف است این دلیل خاص می‌خواهد و ظاهر این ادله و روایات هم چنین چیزی نیست که بگوید آن مقید به این است نظیر چیزی که در امر به معروف و نهی از منکر گفتیم که امر به معروف و نهی از منکر هم گفته شده و تعبیر لعنت هم گاهی آمده که کسی که امر به معروف و نهی از منکر بکند ولی خودش عمل نکند. آنجا هم همینطور است یک تکلیفی است بر تکلیف نه اینکه تکلیف اول مقید و مشروط به این بشود. آنچه که باید اینجا روشن بشود احتمال دوم است.

دلیل

دلیلش هم این است که وجهی ندارد که آن تکلیف را مقید به این بکنیم. ادله ای که شما مشاهده می‌کنید همه‌اش می‌گوید که عالم باید عمل بکند معلم باید اهل عمل و توجه و استعمال علمش باشد. اما اینکه اگر اهل عمل نیست تکلیف دیگر ندارد نه حتی مؤاخذه‌اش هم بالاتر می‌شود ولی تکلیف را مشروط نمی‌کند. عین باب امر به معروف و نهی از منکر است. اطلاق ادله وجوب و رحجان تعلیم بر جای خودش باقی است؛ و مقید به این نمی‌شود. گرچه بر فرض اینکه عالم و معلم باشد اگر عمل نکند تکلیفش خیلی سخت است و آثار بدی هم برایش مترتب می‌شود ولی معنایش این نیست که حالا که عمل نمی‌کند آن تکلیف را انجام نده تکلیف نداری. نه در هر حال دو تا تکلیف ترتیبی است.

فرض تراحم

فقط این نکته می‌ماند بلکه یک فرض تراحمی پیدا می‌شود و آن تراحم این است که یا باید فردی که می‌داند اگر برود تحصیل علوم دینی بکند یک آدم درستی نمی‌تواند باشد و بخواهد برود علوم الهی را فرا بگیرد و معلم علوم الهی باشد آن پایبندی که در اینجا مورد تأکید قرار گرفته آن پایبندی را ندارد. پیش بینی می‌کند که نمی‌تواند اینجا در واقع در عمل می‌داند که به آنجا نمی‌رسد. یعنی اینجا شرائطش به این شکل است که امر او ظاهر است بین اینکه عالم و معلم بی عمل بشود یا اینکه در صدد تحصیل علم و تعلیم بر نیاید. تحصیل علم و تعلیم را ترک بکند. اینجا این تراحم که پیدا شود باید چه کار کرد؟



جواب استاد

داستانش روشن است قاعده تراحم قاعده روشنی در فقه است. اگر یکی از این‌ها استحباب باشد یکی وجوب قطعاً واجب مقدم است. گاهی هست که تحصیل علم یا تعلیمی واجب است این را باید ببینیم واجب است یا مستحب است. اگر این مستحب باشد طبعاً اینجا آن بر این مقدم است. اگر این مستحب باشد و ترک عمل در جایی حرام باشد در آن چهارچوبی که عرض کردیم این بر آن مقدم است. یعنی اینجا در مقام ترجیح و رجحان و اینها می‌گوید که رها بکن راه را نرو. برای اینکه یک مستحبی را می‌خواهد عمل بکند و مجتهد بشود و بعد هم مرجع مردم بشود برای او مستحب است حالت استحبابی دارد. ولی می‌داند اگر برود جلو معلوم نیست آدم پایبندی بشود. طبعاً آدم ترجیح می‌دهد که آن مسیر را نرود چون در آن مسیر ابتلائی به حرمت است ولی انجام این استحباب است و همیشه آن بر این مقدم است. پس در صورتی که یکی از این دو طرف حالت رجحانی پیدا بکند یا اینکه به عکس تعلم و تعلیم در اینجا به عنوان واجب کفایی طوری است که تأیید پیدا کرده و واجب است انجام بدهد اما ترک عمل برای او در یک محدوده مرجوحی است نه اینکه ترک عمل حرام باشد طبعاً آن مقدم است. بنابراین قاعده اصلی این است که اینجا واجب مشروط نیست بلکه تأکیدی است. در صورت تراحم هم بین این و اینجا اگر کسی در عمل خودش را دید باید یکی از این دو تا را انتخاب بکند. تکلیف می‌گوید جمع بکن ولی او نمی‌تواند جمع بکند وقتی نمی‌تواند جمع بکند باید ببینیم واجب است کدام راجح است اگر یکی راجح است یکی واجب است آن واجب مقدم است اگر هم یک جایی به این صورت است که تراحم بین واجب و راجح می‌شود مستحب و واجب بشود واجب مقدم است با مثالی که عرض کردم. گاهی اولی واجب است دومی راجح و گاهی بالعکس است. گاهی هم هست که هر دو این‌ها واجب است. جایی است که تکلیف دارد که برود یاد بگیرد و یاد بدهد واجب کفایی بوده که برای او تعیین پیدا کرده و از آن طرف هم می‌داند که آن پایبندی و این‌ها در او نیست. اگر این هم تراحم اینجوری شد ترجیح این‌ها چیز واضحی نیست قاعدتاً حالت تأخیری پیدا می‌کند و ممکن است بگوییم که آن وضع عالم بی عمل شدن بدتر است و این را ترک بکند بهتر است. احتمالاً این‌ها خیلی رسوائی مطلقاً در این‌ها نباشد. اگر رجحانی و ترجیحی باشد در اولی است. یعنی باید این را ترک بکند که مبتلای به آن حرام نشود. بعضی روایاتی که ما داریم که می‌گوید وقتی می‌بینید بنا نیست درست عمل بکنید دنبال علمش نروید آن در واقع بر همین صورت تراحم حمل می‌شود. یعنی پیش بینی می‌کند و روایات هم می‌گوید وقتی می‌بینید یک تعبیری دارد که اگر می‌بینی که نمی‌توانی عمل بکنی در صدد تعلم و تعلیم آن بر نیا این روایت اگر مطلق باشد دلیل می‌شود بر رجحان آن اولی بنابراین ما



عرضمان بر این بحث اینطور شد که این سؤال مطرح بود ما شکل دوم را ترجیح دادیم با استدلالی که عرض کردیم ولی گفتیم ممکن است تراحم ممکن است پیدا بشود. در تراحم گفتیم قاعده تراحم این است که اگر بین این دو تا یک راجحی که واجب بود آن واجب مقدم است اگر هر دو هم راجح بودند یا هر دو واجب بودند ممکن است بگوییم تخییر است و عقل هم به استناد آن روایت و احتمالاً ارتکازات خود ما اولی مقدم است. که روایتش را بعد می بینید که اینطور مضمونی دارد. که

روایت اول

در بحار جلد دوم صفحه بیست و شش باب استعمال العلم و الاخلاص فی طلبه و تشدید الامر علی العالم است. در همین باب که اینجا هست یک روایتی دارد که البته روایت معتبر نیست. اینجا دارد به بیانی مرحوم علامه دارد روایت ششم از باب نهم که باب استعمال العلم است. در تفسیر قمی **أَبِي عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ دَاوُدَ رَفَعَهُ مَرْفُوعَهُ** است **قَالَ جَاءَ رَجُلٌ إِلَى عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ ع فَسَأَلَهُ عَنْ مَسَائِلَ - ثُمَّ عَادَ لِيَسْأَلَ عَنْ مِثْلِهَا** مسائلی پرسید و رفت که برگردد و مسائل دیگری پرسد؛ **فَقَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ ع مَكْتُوبٌ فِي الْإِنْجِيلِ** حضرت می دانست که این آدمی است که می خواست پرسد و خودش اهل عمل و این ها نبود. حضرت فرمودند: **«مَكْتُوبٌ فِي الْإِنْجِيلِ لَا تَطْلُبُوا عِلْمَ مَا لَا تَعْلَمُونَ ... فَإِنَّ الْعَالِمَ إِذَا لَمْ يَعْمَلْ بِهِ لَمْ يَزِدْهُ مِنَ اللَّهِ إِلَّا بُعْدًا»**^۱ بنابراین این روایت ممکن است بگوییم به اطلاقی می گوید که اگر اینطور است که بنا نیست عمل بکنی رها بکن.

سند روایت

البته این روایت سند معتبری ندارد.

دلالة

ولی بعید نیست در ارتکازات عقلایی هم همینطور باشد که آن بی عملی یک آثار سوئی دارد که فلسفه اش را قبلاً گفتیم و هم فلسفه اخلاقی دارد و هم فلسفه تربیتی دارد؛ و اگر جایی علوم الهی واجب و مرتبط با او باشد حالت وجوب پیدا می کند؛ و لذا آن مفاسدش طوری است که آن را راجح بر آن می کند. ولی روایت می تواند به عنوان یک مؤید باشد نه در حدی که استدلالی باشد. یعنی بحث ما این است که تراحم یعنی می داند که عمل نمی کند

^۱ - تفسیر القمی، ج ۲، ص: ۲۵۹



اگر احتمالی است قطعاً باید آن مقدمه باشد. آن صورت رجا و احتمال است. لا تبلیغوا علم ما لا تعملون اولاً سند ندارد ثانیاً

نکته

این اشکال وارد است به ذهن من هم می‌آمد در واقع این نمی‌خواهد آنجایی که تعلیم و تعلم واجب است آن را هم انجام ندهد. این جایی است که راجح است و می‌خواهد معارف جدیدی بیاموزد. منتهی علمش و تعلیم و تعلمش مستحب است عملش هم در اینجا استحباب مؤکد دارد. ولی باز آن طرف را حضرت ترجیح می‌دهد. شاید در آنجایی که دو تا واجب باشد باز آن ترجیح دارد اطلاقش آن را نگیرد در آنجایی که دو طرف مستحب است. ولی به ذهن می‌آید که یک اولویت و رجحان عقلایی داشته باشد. گرچه این روایات معتبر نیست و به عنوان یک مؤید به شمار می‌آید. این روایات آن را تغییر می‌دهد. آنقدر مذمت نقل شده برای کسی که ذهنش را انباعی از این معارف می‌کند ولی عمل نمی‌کند لا ابالی از کنار اینها می‌گذرد چه فلسفه‌های اخلاقی که به آن اشاره کردیم یا تربیتی که وجود دارد. یاد می‌گیرد و یاد می‌دهد ولی عمل نمی‌کند. به خصوص یاد دادن بحث ما بود ولی عمل نمی‌کند. نه این روایات آن مفاد را عوض می‌کند. گفتیم که گاهی واجب است گاهی راجح است. وجوب و حرمتش یک تکلیف الزامی است. البته آن طرف تکلیف ترکیبی دارد وجوب عمل و حرمت ترک عمل به علم خود این هم قرینه می‌شود که آن اولی است نسبت به این، این هم قرینه می‌شود که اولی است. گرچه این روایت اعتبار ندارد ولی در مجموع به نظر می‌آید اگر تراحمی پیدا شد بین تعلیم واجب یا تعلم واجب و عمل به آن که واجب هم بود بین دو واجب یا بین دو مستحب تراحم شد به نظر می‌آید در مجموع دومی مقدم است یعنی ترک اولی است از اینکه یاد بگیرد و بی اعتنا از کنارش عبور بکند این هم خیلی نکته عجیبی می‌شود. در فضای روایات و اینها ما به اینجا می‌رسیم. این اشکال اشکال خوبی است. ایشان در حقیقت اینطور می‌گویند تکلیف ما که مشروط نشد اگر مشروط بود تفاوت می‌کرد مشروط که نشد این تکلیف تعلیم هست و تکلیف عمل به علم، اینجا یک تکلیف است آنجا دو تکلیف است منتهی مؤاخذه او خیلی شدید است که و این لا تبلیغوا علم ما لا تعلمون این که ایشان می‌گویند این است که تعلیم واجب است و عمل به علم هم واجب است یا هر دو مستحب است. واجب و مستحب خیلی مهم نیست. می‌گویند هر دو واجب است یا هر دو مستحب است.



فرض تزاحم در تعلیم و تعلم

اینجا امر او دائر شده بین اینکه یاد نگیرد یا یاد ندهد و تعلیم و تعلمش را ترک بکند چون مطمئن است که عمل نمی‌کند. در تعلم این اشکال وارد می‌شود ولی در تعلیم وارد نمی‌شود. ببینید تعلیم واجب است اگر معلم شد باید عمل به علمش هم واجب است. بحث در خور تأمل مجدد هست. من آنجایی که روی آن ترتیب جلو رفته بودم به آن نتیجه رسیده بود که باب تزاحم است و آن تخییر یا تساوی است یا اگر هم بخواهیم اولویت بدهیم با آن طرف باید اولویت بدهیم. ولی با توجه به اینکه تکلیف را مشروط نگرفتیم در واقع امر دارای ترک یک تکلیف یا ترک دو تکلیف است آنوقت ممکن است تغییر پیدا بکند. این را می‌توانستیم دلیل بر آن مشروطیت بگیریم منهی سند ندارد و لذا در مشروطیت گفتیم نمی‌توانیم مشروط بگیریم. اگر به تکلیف باشد امر بین ترک این تکلیف یا ترک دو تکلیف می‌شود. آنچه به ذهن من می‌آمد این بود که مؤاخذه‌های شدیدی که روی آن طرف هست آدم را مردد می‌کند به خصوص این روایت را هم که دیدم کمی ذهنم به آن سمت می‌رفت.

ترک یک تکلیف اولی از ترک دو تکلیف است یا بالعکس؟

درست است که اگر ما مشروط ندانیم یا باید یک تکلیف را ترک بکند یا دو تکلیف را معمولاً هم در تزاحم می‌گویند ترک یک تکلیف مقدم بر ترک دو تکلیف است این نکته بیشتر ذهن من آن طرف را ترجیح می‌داد که مؤاخذه‌های شدیدی که برای ترک عمل به علم برای عالم و معلم است مؤاخذه‌ها مؤاخذه‌های شدیدی است که آن را ترجیح می‌دهد این روایت هم که می‌دیدم ترجیح را در ذهنم تقویت می‌کرد.

نظر اولیه استاد

من جوابی که اجالتاً به شما نسبت به این سؤال می‌دهم این است که درست است امر دائر بین یک تکلیف یا دو تکلیف است ولی علی القاعده هم اینطور است که ترک یک تکلیف اول از دو تکلیف است.

نظر استاد با توجه به روایات

ولی با توجه به مؤاخذه شدید و بالایی که برای آن دو تا ذکر شده ممکن است بگوییم ترک آن دو تا اولی از ترک یکی است این خلاف روال عادی است ولی شدت مراخذه‌اش ممکن است ما را به اینجا برساند. من بیشتر این شدت مؤاخذه ترک یک تکلیف را گفتم موجب تقدمش بر آن می‌شود و مؤید به این روایتی می‌شود که مرفوع است



در حد تعیین. ما در تعلیم بحث می‌کنیم تراحم تعلیم و عمل، این روایت را ما در بحث قبلی هم مفصل عرض کردیم و اولاً و معتبر نیست ثانیاً آن در جای احتمال است قطعاً اگر احتمال بدهد نمی‌گوید که من دنبال این نمی‌روم. بحث ما این بود که مطمئن است که عمل نمی‌کند و می‌رود یاد می‌گیرد و معلم علوم الهی می‌شود. اینکه معلم بشود و یک قلب قسی پیدا نکند که خودش اهل این مسائل نیست. یا می‌داند که اگر برود معلم بشود اینطور معلمی است غیر از این نیست این را ترک بکند یا اینکه ترک نکند اینجا درست است که ترک دو تکلیف با یک تکلیف است ولی ممکن است ما بگوییم شدت مؤاخذات بر ترک یک تکلیف در اینجا موجب رجحان می‌شود. نکته جدیدی اگر به ذهنم آمد عرض می‌کنم. در حقیقت عرض ما اینجا این است که ترک دو تکلیف مقدم بر یک تکلیف است به خاطر شدت مؤاخذه‌اش یا حداقل این‌ها مساوی می‌شوند. تعلیم را می‌گوییم اگر تعلیم بر کسی واجب شد امرش دائر بین تعلیم و ترک عمل است یا اینکه هر دو را ترک بکند. تعلمش هم داستان دیگری است. این بحث هفتمی که در اینجا مطرح بود. هنوز هم احتمال بحث هست. بر گردیم به متن اینجا

انواع دیگر آداب مشترک

نظر شهید به برگشت آنها به نوع دوم

مرحوم شهید رحمه الله علیه در آداب مشترکه که ما از حیث معلم بحث می‌کنیم این دو اصل را آورده اخلاص و عمل به علم و خیلی هم با بحث‌ها و تعابیر قشنگی آورده بعد از این دو تا می‌فرمایند که در صفحه شصت و دو است که «و لكل واحد منهما شرائط متعددة و وظائف متبددة بعد هذين إلا أنها بأسرها ترجع إلى الثاني أعني استعمال العلم»^۲. می‌گوید غیر از این دو تا شرائط و آداب و وظائف دیگر چه وجوبی چه رجحانی. ایشان می‌فرمایند که شرائط دیگر و وظائف دیگری هم برای معلم و متعلم وجود دارد ولی ترجع بأصلها إلى الثاني به همین استعمال علم بر می‌گردد. تلقی ایشان این است می‌گوید شرائط دیگری وجود دارد که آن‌ها هم به عمل به علم بر می‌گردد یعنی وقتی می‌گویند تواضع بکن و این‌ها همه‌اش بر می‌گردد به اینکه علمش را عمل بکند؛ و بعد شروع می‌کند به اینکه به عنوان امر سوم همان توکل و تفویض را می‌آورند امر چهارم حسن خلق را می‌آورند امر پنجم عفت



نفس و علو همت را می‌آورند که بیشتر جنبه های شخصی درونی دارد و امر ششم قیام به شعائر اسلام و ظواهر احکام می‌آورد. البته در هر یک از این‌ها در واقع یک عبارت آورده ولی در دل آن معارف زیادی را گنجانده است. این بیانی است که مرحوم شهید در اینجا آورده‌اند. از سه تا شش آن عبارات دیگری که آورده‌اند به عنوان فروعات عمل به لم و استعمال به علم تلقی کرده‌اند.

نظر استاد

اینجا یک نکته اصولی و کلیدی را باید عرض بکنیم بعد وارد آن مباحث بشویم. ما وقتی که می‌گوییم عالم یا معلم دارای وظیفه ای است وظیفه مند شدن او دو صورت دارد یکی اینکه از باب عمل به علم باشد می‌گوییم عالم و معلم دینی فعلاً بحث ما عالم و معلم دینی است. این از باب عمل به علم می‌شود از باب عنوان کلی یعنی وقتی که عنوان کلی ما بر می‌گردد به اولی. وقتی که عالم و معلم معارف الهی که اخلاق منش و معارف دینی را آموزش می‌دهد عملاً برای او تأکید درد که این‌ها را عمل بکند اگر مستحبات باشد تأکید دارد اگر هم واجبات باشد تأکید وجوب می‌شود. گفتیم که تدکد واجب و تأکید استحباب به خاطر عنوان عالم و بالاتر از آن به خاطر عنوان معلم سلسله مراتبش اینطور بود. اینطور می‌گفتیم که همه تکالیف الهی برای عالم تأکید پیدا می‌کند و برای معلم تأکید مضاعف دارد. آنوقت شکل وجوبش اگر وجوب آنچاست آنجا می‌شود وجوب آخر اینجا می‌شود وجوب اشد تأکیداً اگر هم آنجا استحباب است همینطور اگر هم در طرف حرمت و کراهت است باز هم همینطور است. این یک مفادی بود که گفتیم؛ و تأکید تکلیف را نمی‌کند. البته در آنجایی که واجب یا حرام باشد آنجا ترک عمل هم حرام است. یک وقتی از این باب است یک وقتی با عنوان خاص است. وظیفه ای با عنوان خاص در روایات وارد می‌شود. اینکه مرحوم شهید را اگر شما ملاحظه بکنید ایشان در بخش چهارم به بعد نگاه عنوان خاص ندارد حتی اگر روایاتی هم با عنوان خاص آمده باشد این را هم عطف بر عمل به علم کرده می‌گوید اگر می‌گوییم که وظائفی مثل توکل و تواضع و امثال این‌ها و چیزهای دیگری که خواهیم گفت این‌ها از باب عمل به علم است که ما اینجا می‌شماریم؛ و در روایات هم اگر آمده از باب مصداقهای عمل به علم است اما ما این را قبول نداریم. می‌گوییم که



وجود روایات خاص در مورد انواع دیگر

آنچه که شما می‌توانید همه اخلاقیات و چیزهایی که در معارف الهی است و عالم علوم الهی و معلم علوم الهی باید از باب عمل به علم به آن‌ها عمل بکند این به عنوان کلی برای او رجحان دارد و مورد تأکید است اما علاوه بر آن ما یک مورد خاص داریم. که با عنوان خاص در روایات وارد شده این موارد خاص در حقیقت یک تأکیدی فراتر از عمل به علم به آن‌ها دارد اگر مثلاً راجع به تواضع در این آمده که معلم باید تواضع بکند و متواضع باشد این عمل تواضع یک تأکیدی فراتر از آن‌ها دارد تواضع خودش اینطور می‌شود مستحب است تواضع همیشه نفی تکبر نیست تکبر باشد حرام است. تواضع مستحب مؤکد است برای عالم و معلم از حیث اینکه عمل به علمش بکند تأکیدی دیگر پیدا می‌کند ولی به دلیل اینکه که روایت خاص هم دارد این تأکیدی مضاعفی پیدا می‌کند یعنی با عنوان خاص تأکیدی پیدا کرده نمی‌توانیم بگوییم در روایت آمده می‌خواهد از باب عمل به علم بگوید. نه عنایتی برای معلم بوده که گفته شده تواضع بکند یا دو سه نکته دیگری داریم که در روایات به خصوص وارد شده است. یا به عنوان مثال چیزی مثل تواضع یک استحباب چند حکم اینجا در این جهت است. این‌ها همه نکات مهمی است یک استحباب ذاتی دارد یک استحباب مؤکد دارد در آنجایی که تکبر نداریم تواضع است.

چهار گونه استحباب در تواضع

یک استحباب برای عالم دارد از باب عالم بودن یک استحباب برای کسی است که معلم است از باب معلم بودن منتهی این استحباب از باب معلم بودنش دو عنوان دارد یک عنوان عام دارد که عمل به علم است یکی هم عنوان خاص دارد و به خصوص مورد تأکید قرار گرفته که در واقع آنوقت چهار استحباب در اینجا جمع شده است. کسی که معارف الهی را آموزش می‌دهد که از جمله آن‌ها مسائل دینی که همان تواضع و خلقیات باشد این رعایت تواضع استحباب ذاتی برای او دارد. چون علم به این دارد استحباب دیگری پیدا می‌کند چون معلم است و معلم باید عمل به علمش بکند استحباب سوم را دارد؛ و چون دلیل خاص در روایت داریم استحباب چهارم دارد. البته چهار استحباب معنایش تأکیدی است. چون نمی‌شود بگوییم چهار تا استحباب دیگر. در کفایه آمده اجتماع احکام در یک مورد موجب تأکیدی حکم واحد می‌شود؛ و الا اجتماع چند حکم نیست حالت تأکیدی پیدا می‌کند. این با آنچه که مرحوم شهید می‌فرماید تفاوت دارد. مرحوم شهید می‌فرماید اگر به صورت تواضع و توقع بگوییم همه از باب عمل به علم است. همه این وظائف را ارجاع می‌دهند به عنوان عمل به علم حتی روایت خاصی هم اگر وارد شد این روایت



اشاره به همان قاعده دارد. در حالیکه ما عرضمان این است که نه اگر روایت به عنوان خاص آمد این عنوان جدید را غیر از آن عنوان عمل به علم به کلی است. نتیجه‌اش هم تأکد استحباب است یا اگر چیز واجب باشد تأکد وجوب است. این قاعده از نظر فقهی این است.

روایت تواضع

در اصول کافی همین جلد اول در باب صفت العلما صفحه سی و شش است. روایت اول این است که مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْعَطَّارُ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عِيسَى عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ وَهَبٍ این روایت موثقه کاملاً معتبر است که مُعَاوِيَةَ بْنُ وَهَبٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع يَقُولُ «اطْلُبُوا الْعِلْمَ وَتَزَيَّنُوا مَعَهُ بِالْحِلْمِ وَالْوَقَارِ وَتَوَاضَعُوا لِمَنْ تَعْلَمُونَهُ الْعِلْمَ وَتَوَاضَعُوا لِمَنْ طَلَبْتُمْ مِنْهُ الْعِلْمَ وَ لَا تَكُونُوا عُلَمَاءَ جَبَّارِينَ فَيَذْهَبَ بِاطْلِكُمْ بِحَقِّكُمْ»^۳ این ظاهرش این است که اینجا امر به تواضع شده به صورت خاص غیر از عمل به علم که کلی است. روی عنوان معلم و این وظیفه عنایتی وجود دارد که انشاءالله بعد بحث می‌کنیم.

چرا اخلاص راجزء عمل به علم نمی‌دانید؟

اشکال نقدی هم اگر بیاوریم این است که اگر شما همه عناوین بعدی را توکل و تواضع که برای معلم به عنوان وظیفه و ادب ذکر می‌کنید بر می‌گردانید به عمل به علم این اخلاص را هم می‌توانید همین کار را بکنید اخلاص هم یکی از مسائل دینی است که عالم و معلم دینی آن‌ها را مطلع است و در مجموعه علمش و تعلیمش آن‌ها را منتقل می‌کند. که آن هم از باب عمل به علم است. ولی شما آنجا این کار را نکردید. چرا برای اینکه اگر در روایت به عنوان خاص انگشت گذاشتید روی چیزی معلوم می‌شود علاوه بر عنوانهای کلی یک عنایت ویژه ای روی آن هست. نتیجه این بحث هم آن است که روایات خاصی هم در اینجا راجع به عالم داریم غیر از کلی عمل به علم این‌ها معلوم می‌شود یک چیز خاصی در آن است. واقعا هم همینطور است. مثلاً تواضع همین است تواضع را می‌آورد برای اینکه رابطه معلم و متعلم را یک رابطه صمیمی‌تر و قوی‌تری بکند غیر از کلی عمل به علم، عمل به علم وقتی نماز را آموزش می‌دهد باید خودش اهل نماز باشد و اهل روزه باشد و امثال این‌ها آن هم فلسفه اخلاقی

^۳ - الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۱، ص: ۳۶



داشت و فلسفه تربیتی هم داشت. ولی وقتی تواضع می‌گوید معلوم می‌شود علاوه بر همه آن فلسفه‌های اخلاقی و تربیتی در این یک فلسفه تربیتی مضاعفی وجود دارد. و لذا ما در ادامه این بحث خیلی مقید به نوع بحث مرحوم شهید نیستیم اینجا با ایشان فاصله می‌گیریم. این تربیتی که ایشان پنج شش امر را در این عبارات آورده ایشان در حقیقت آمده روی قاعده کلی همه چیزهایی که خوب است و فکر می‌کرده در تعلیم و تعلم مناسب است این‌ها را ذکر کرده است. این بیشتر یک استحصانی است که ایشان انجام داده است. و از آن مشکل‌تر این است که روایات خاص هم از باب عمل به علم است. ولی ما این نوع استحصان و این شکل که بیشتر یک بحث اخلاقی است باید کنار بگذاریم باید با روش درست ببینیم که غیر از اخلاص و عمل به علم که عنوان دارد ما چیزهای خاص دیگری داریم

روش‌شناسی جدید

البته بعد از این ترتیب چینش ما عوض خواهد شد برای اینکه ما می‌گوییم اولین نکته عمل به علم است این یک قاعده کلی است. بعد می‌گوییم که چند چیز است که به طور خاص برای معلم در روایات تأکید شده یکی اخلاص است به معنایی که گفتیم به معنای توسلی نوع اول، و یکی هم چیزهای دیگری است که بعد می‌گوییم. این هم یک مطلب روش‌شناسی بحث است که باید به آن توجه کرد. با توجه به این مرحوم شهید در واقع با این بحث روش‌شناسی و مبنای بنیادی آنوقت روی چند عنوان خاص دیگر می‌آییم یکی همین تواضع است. که این به طور خاص برای معلم مورد تأکید قرار گرفته که من روایتش را می‌گویم بحثش برای بعد می‌ماند